

اخلاق اسلامی

تهذیب نفس

آیت الله مشکینی

« مؤمنین جسم خاکی را مانند
قفسی می‌شمارند که مانع عروج
روح آسمانی انسان است.»

قسمت هفتم

سوره لیل دقت کنید. خداوند پس از سوگندهای متعددی که یاد می‌کند می‌فرماید «ان سعیمک لشتی» یعنی شما انسانها نیز (همانند بهائم و سباع) قصود مختلف دارید. گاه تلاش شما به نفع خود و دیگران است و گاه به ضرر خویش و سایرین اقدام می‌ورزید. برای نقصان انسان همین بس که به این دو مرض مهلک گرفتار شود یعنی تمام تلاش او همچون بهائم مصروف شکم شود و با چونان سباع دشمنی با غیر خویش.

شما جامعه کنونی بشر را در نظر بگیرید، انسانهایی که آفریده شده‌اند تا طیران کنند و از ملائک بالا تر روند، آنقدر سقوط کرده‌اند که در این جهان یک باغ وحش عمومی را تشکیل داده‌اند.

در اوایل طلبگی - آنگاه که در مدرسه فیضیه تحصیل می‌کردیم - روزی قبایی از بازار خریدم که ظاهراً رنگ زیبا و جذابی داشت. چند نفر از آقایان طلاب که این قبا را دیده بودند دور من جمع شده و هریک سؤالی می‌کردند. یکی می‌گفت این را از کجا خریده‌ای؟ دیگری می‌پرسید قیمت آن چقدر است؟ سومی می‌گفت: مزد دوخت آن چقدر شد؟ ... عرض کردم: آقایان،

وقتی حجاب دنیا بر پیکر روح انسان قرار دارد میزان سقوط اخلاقی انسانها در اثر گناه، روشن و هوردا نیست، اما هنگامی که عالم قیامت بر پیا می‌شود و کمالات و درجات عندالله آشکار می‌گردد، آنگاه آدمی متوجه می‌شود که چقدر از عمر خویش را تلف نموده است و چه مراحلی را می‌توانسته ببیماید و نیبیموده و تا چه حد از کاروان کمالات بدور مانده است. اما افسوس که در آنجا ندامت و پشیمانی سودی ندارد.

حضرت امیر در این حدیث چنین می‌فرماید: «ان البهائم همها بطونها وان السباع همها المدوان علی غیرها». یعنی بهائم برای شکم خویش تلاش می‌کنند و همت سباع و درندگان صرف دشمنی با غیر خویش می‌گردد.

گروهی از حیوانات بهائم نام دارند که تمام هدف آنان در زندگی خورد و خواب و شهوت است و جز این هدفی ندارند. دسته دیگر سباع هستند که سببیت آنان با حمله و زد و خورد و دریدن و امثال اینها اشباع می‌گردد. اما آنچه موجب تعجب می‌گردد این است که گاهی انسانها نیز در ردیف سباع و بهائم قرار می‌گیرند و قصود و اهداف مختلف پیدا می‌کنند. به آیات اول تا چهارم

بعث را با جمله ای نفز و پرمحتوا از علی علیه السلام آغاز می‌کنیم که اشاره به دو صفت از صفات حیوانی انسان دارد. ائمه علیهم الصلوٰة والسلام هیچگاه در مورد حوادث یا امراضی که انسان را میکشد و باعث مرگ آدمی است، تعبیر موبق و یا مهلک را تکرار نمی‌نمایند، اما در لسان ائمه به گناهایی که باعث سقوط مراتب انسانی می‌شود مهلکات و یا مویقات اطلاق می‌شود.

واقعیت نیز همین است. مرگ انسانی مهلک نیست، حیات است، تبدل دار است. «الانتقال من دار الی دار اخری» است. نقل مکان است از خانه‌ای به خانه دیگر. حتی به تعبیر برتر «الانتقال من النقص الی الکمال» و «من الانحطاط الی الارتفاع» و «من التوقیت الی الدوام» است. با مرگ از نقص به سوی کمال و از پستی به سوی بلندی و از محدودیت به سوی دوام حرکت می‌کنیم. مرگ مهلک نیست، کمال انسان است و از مهمترین سعادات بشمار می‌رود. آنچه مهلک است و باعث هلاکت انسان می‌شود، سقوط اخلاقی انسان است. واقع شدن انسان در ورطه گناهان است. برای انسان فهم پلیدی گناه ممکن نیست و تا

چقدر زود عاشق این چیزها می شوید؟ چقدر زود خود را می بازید؟ لباس زیبا، زندگی زیبا، خانه مجلل و... بوج است، هیچ است و ما باید همت خویش را در موارد دیگری مصروف کنیم.

ثلث آخر شب همانطور که وقت حمله و جهاد است، وقت غنیمت شمردن و هنگام غنیمت بردن است. گاه مسابقه دوستان حق است در خیرات و مبرات و چشمان بندگان خالص خدا در آن وقت با خواب آشنایی ندارد بلکه با بیداری و شب زنده داری مانوس است.

قرآن کریم در این ارتباط می فرماید: «تتجافی جنوبهم عن المضاجع يدعون ربهم خوفا وطمعا واما رزقناهم يتفقون»^۳ یعنی پهلوهای بندگان پاکیزه خدا از خوابگاه لطیف و گرم و نرم دوری می جوید. آنان خدای خویش را با خوف و طمع می خوانند و از آنچه به ایشان روزی شده انفاق می کنند.

دقت کنید دعای آنان با دو صفت پسندیده همراه است: خوف و طمع. «لوؤزنا لم یرجع هذا علی هذا». اگر آنها را پیمانہ کنند هیچیک بر دیگری سنگینی نخواهد کرد. هرگاه که انسان مقامات عالیہ و الطاف الهیہ را می بیند، روحش طیران می کند و رشتہ امیدش بدان معبود بی انتها بسته می شود و آنگاه که به خود می نگرد و نقص خود و گناه خویش را می بیند دلش از خوف خدا لبریز می گردد.

در روایت وارد شده است: «الکافر الذنب فی عینیه کالذباب والمؤمن یکون الذنب علیہ کالجبل فوق رأسه». گناه در دیدگاه کافر همچون مگس است - کوچک و بی ارزش - اما از نظر مؤمن چونان کوهی - عظیم و مهیب - است.

شهید اول رحمه الله علیه در اشعار مفصلی سخن ضمیر دردمند خویش را به نوشته نظم در کشیده است در این باره که چه شد که من شی را خوابیدم و از آن نعمتهای وافی محروم گردیدم.

امید است دوستان ما بدانند که با چه کسانی معاشرت می کنند و از چه اسائیدی بهره می برند. در انتخاب معلم و استاد دقیق باشید تا عقاید صحیح و مستقیم در ظرف ذهن شما وارد شود و همواره خوب شدن را بیازمایید و به اصلاح خویش اهتمام ورزید.

یکی از کسانی که در روایات و احادیث فراوان از او یاد می شود حضرت عبدالعظیم حسنی است - که در شهری مدفون می باشد - این سید جلیل القدر و این دانشمند فرزانه خدمت امام علی النقی علیه السلام میرسد و می گوید: یابن رسول الله؛ من مسلمان هستم. به توحید، نبوت، امامت، معاد، عدل و... اعتقاد دارم اما انسانم و ممکن الخطا. شاید تا کنون در مسیر زندگانی خویش اشتباه کرده باشم. آیا اجازه می دهید شرح حالی از عقاید و شخصیت خود را در پیشگاه شما معروض بدارم؟ تا اگر خطا رفته ام هدايتم فرمایید و اگر ره گم کرده ام دستگیرم نمایی؟

لقمان حکیم نیز در تأیید این مطلب به فرزندش می فرماید: «یا بنی زاحم العلماء برکتک» فرزند دلبندم؛ با دانشمندان قرین و همنشین باش و از آنان مطالب علمی را فراگیر.

دوستان عزیز، در این جهان باید سعی و کوشش نمود. هدف بزرگ است، جهان هستی بازار معامله ای است که در یک سوی آن انسان است با همه نقایص و کمبودها و در سوی دیگر خداست که منبع همه کمالات است.

دقت کنید یک عرب بیابانی آنچنان با خدای خویش معامله می کند که انسان انگشت تحیر به دندان می گرد. او از نزدیک

امام امت ضمن سخنی فرموده اند: اگر اهل علم بخواهد در مجاری دنیا قرار گیرد و از مردم جدا شود، آنروز روز مصیبت اسلام خواهد بود.

مسجد النبی می گذشت، صدایی شنید بسیار جاذب و دلکش. صدا از کسی نبود جز رسول مکرم اسلام. عرب صحرائی گوش داد، شنید رسول اکرم جمله ای را زمزمه می کند: «ان الله اشترى من المؤمنین انفسهم واموالهم بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون ویقتلون». یعنی خداوند اموال و

انفس مؤمنین را در مقابل بهشت خریداری می نماید. همان کسانی که در راه خدا مقاتله می نمایند، می کشند و کشته می شوند...

خریدار و مشتری: خداوند
فروشنده: انسان
متاع و جنس فروخته شده: جسم و بدن
خاکی

نمن و قیمت: بهشت جاودان و خلود در جوار رحمت حق و انبیاء و اولیاء

آن عرب بیابانی قدری فکر کرد عاقبت دید بد معامله ای نیست خریدار کسی است که تخلف در ذات او راه ندارد. متاع نیز بیگیری است همچون قفس که باید بالاخره روزی شکسته شود و طائر سرگشته جان آزاد شود و پر بگیرد، چه بهتر که در این راه باشد و چه شیرین تر که در این زمان.

دیدند عرب بیابانی فریاد برآورد: «الهی سبحانک سبحانک قبلت هذه المعاملة». بازالها این معامله را پذیرفتم و حلالت و شیرینی آن را در زرقنای جانم احساس کردم.

می بیند یک آیه می تواند انسانی را زنده کند و مسیر زندگی او را تغییر دهد. روح انسان با تزکیه لطیف می شود و معارف در اعماق آن رسوخ می کند.

ما بزرگان را سراغ داریم که در برابر معارف الهی تاب نمی آورند و روح لطیفشان متأثر می شد. مرحوم میرزای قمی که اکنون در شیخان قم مدفون است گاهی می نشست و می گفت آیاتی از قرآن تلاوت کنید یا شعر و حکمتی برایم بخوانید. روزی در مقابل او شعری درباره ابا عبد الله الحسین علیه السلام خوانده شد. مرحوم میرزای قمی آنچنان گریه کرد که نزدیک بود بیهوش شود. این از اثرات لطافت روح است. مرتبه ایشان والا است و حقایق در پیش دیدگانشان جلوه گراست اما دریغاً که ما کوریم و از دیدار رخسار حق محروم.

انسان باید در مقابل فشارهای روحی و جسمی مقاومت کند تا ساخته شود والا بدون موفقیت در امتحان و آزمایش الهی نعمتی به کسی ارزانی نمی شود.

شما ملاحظه کنید اکنون چند هزار نفر انسان در دنیا زندگی می کنند که بدبخت و منحط و محکوم به کفر هستند و نام بابی و

بهایی به آنان اطلاق می‌شود؟ بهائیت معلول چه عاملی بود؟ طلبه‌ای غیرمذهب که در نجف تحصیل می‌کرد و اسیر قدرت و ریاست خویش بود. هوای نفس انسانی ددمنش، ملتی را از مسیر مستقیم الهی به کز راه می‌کشاند.

به بیان لطیف و زیبای قرآن در ارتباط با عالمان بدسرشت توجه کنید: «فما اختلفوا الا من بعد ما جاءهم العلم». یعنی درین بنی اسرائیل اختلافی ایجاد نشد مگر اینکه علمای آنها بدان اهتمام ورزیدند.

به عبارت گویاتر تمام ادیان واسطه و انحرافی و شرایع غیرالهی محصول ترشحات فکری عالمانی است که تقوی درشالوده روح آنها وجود نداشته است. از این رو باید همواره یکی از دعاهای ما این باشد که خداوند دین خود را از شروبدی ما محفوظ بدارد. «اللهم احفظ دینک عن شری».

یکی دیگر از مواردی که در ایجاد تقوی و مبارزه با نفس نقش سازنده‌ای دارد ایتاریا از خود گذشتگی است. اینکه انسان دیگران را در نعمت خود سهم بداند و از آنچه دارد به افراد دیگر نیز کمک نماید. هنگامی آیه شریفه «... ویؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة...»^۵ درباره اهل بیت نازل شد که از آنچه داشتند دیگران را سهم نمودند والا اگر کسی چیزی نداشته باشد و در نتیجه کمکی هم به کسی ننماید کار مهمی صورت نگرفته است و یا اگر فراوان داشته باشد و اندک انفاق نماید، باز مهم نیست، مهم این است که انسان خودنیازمند باشد و به نیازمندان دیگر انفاق نماید که کلمه «خصاصة» - نیازمندی - نیز دلالت بر همین مطلب دارد.

نفس شرور همواره سعی دارد دنیا و مظاهر آن را در پیش چشمان آدمی جلوه گر کند و بدین وسیله روح و جان آدمی را از سیر در عوالم معنوی غافل نماید و اگر این غفلت حاصل شد اول انحطاط و سقوط آدمی است در منجلات گناه و عصیان. قرآن در برخی از داستانهای خویش اشاره به این مسئله می‌نماید: «اذا اتوا علی وادانم لایحطمنکم سلیمان و جنوده و هم لایشعرون»^۶ در یکی از اوقات که سلیمان و یارانش از کنار لانه مورچگان می‌گذشتند

یکی از مورچگان فریاد برآورد که سراسیمه به لانه‌های خود بروید. مبادا سلیمان و لشکریانش ندانسته شما را پایمال نمایند.

باد صدای این مورچه را به گوش سلیمان رسانید و فرمود این مورچه را نزد من بیاورید. هنگامی که آن را آوردند حضرت فرمود چرا نسبت ظلم به من دادی و حال آنکه می‌دانی من عادل و ظلم و جفا از من صادر نمی‌شود؟ مورچه ناچیز در پاسخ سلیمان جمله‌ای گفت که ما باید از آن درس بگیریم. گفت ترسیدم جلال و کبکیه و دبدبه‌تورا ببینند و دل‌هایشان به سوی تشریفات مایل شود. آنگاه مورچه گفت: ای سلیمان آیا می‌دانی چرا پدرت را داوود نامیده‌اند؟ سلیمان گفت: نه، نمی‌دانم. مورچه که عجز سلیمان را از پاسخ سؤال خویش دریافت چنین گفت: داوود معنائش «ذأوی جُرْهُة» بوده است. یعنی کسی که بلا یا و حوادث خویش را در پیشگاه خداوند و با محبت به او معامله می‌کند. کسی که به مقام ربوبیت عشق می‌ورزد هرگز تند باد حوادث او را تکان نخواهد داد. شالوده بعضی از ادعیه معرف این است که از لسان عاشقی فرزانه بیان شده است: «الهی من الذی نزل بیابک مرتجیا لذلک ملتمساً قراک و ما قریته». خداوند! چه کسی است که خاصه‌ت و ملتسانه باب رحمت تورا بگوید و ترا بخواند و تو او را اجابت نکنی؟ عشق است که عبادت و مناجات را در مذاق اولیاء الله شیرین می‌نماید: «الهی اذقنی حلاوة مناجاتک» یعنی خداوند شیرینی مناجات خویش را به کام ما بچشان.

آنگاه مورچه به سخن خویش چنین ادامه داد که ای سلیمان آیا می‌دانی چه شده است که خداوند باد را مرکب تو قرار داده است؟ گفت: نه. مورچه گفت: برای اینکه می‌خواهد بگوید هر تشریفات و جلال و عظمتی در دنیا سوار بر مرکب باد است یعنی امروز هست و فردا نیست. متنبه باش که خود را در برابر این تشریفات دنیوی نبازی و شخصیت انسانی خویش را ساقط نکنی. اصولاً تشریفات با روح مذهب سازگار نیست، لذا در روایت آمده است که روزی رسول خدا نشسته و به عبادت خدا مشغول بودند، ناگهان دید گانشان به پرده‌ای منقوش و رنگارنگ افتاد که در مقابل ایشان به در

آویخته بودند. حضرت روبه اطرافیان کرد و فرمود: «غیبیه». این پرده را از جلوی چشمان من دور کنید که حب دنیا را در دل و جان من وارد می‌کند.

روزی خدمت امام امت بودیم من به ایشان عرض کردم شما فرموده‌اید که از تشریفات پرهیز شود ولی متأسفانه گاهی ما با دسته‌ای از علماء روبرو می‌شویم که اهل تشریفات هستند ما با این گروه چه کنیم؟ امام از این سخن بسیار متأثر شدند و فرمودند اگر اهل علم بخواهد در مجاری دنیا قرار

* در جامعه کنونی بشر انسانهایی که آفریده شده‌اند تا طیران کنند و از ملائک بالاتر روند، آنقدر سقوط کرده‌اند که در این جهان یک باغ وحش عمومی را تشکیل داده‌اند.

بگیرد از مردم جدا می‌شود و ابهت و عظمت روحانیت از قلوب مردم بیرون می‌رود و آنروز روز مصیبت اسلام است.

دوستان؛ به مجادله با نفس ادامه دهید تا روحتان قوی گردد و دیگر از مادیات و مظاهر دنیا تأثیر نپذیرد.

روح انسان در معرض نوسانات شدیدی است. گاه چنان به حسیض ذلت کشیده می‌شود که طبیعت مستتره (ریاینده) به آسانی آن را می‌ریابد و گاه چنان اوج می‌گیرد که به فرمایش امیرمؤمنان اگر اجل معینی برای این انسانها مقدر نشده بود جسم آنان را توان قرار و سکون روح نمی‌بود و این ارواح متعالی از اجسام خویش بر می‌کشیدند و می‌رفتند.^۷

مؤمنین اینچنین هستند که جسم خاکی را قفسی می‌انگارند که مانع عروج روح آسمانی انسان است. گاه می‌شد که رسول اکرم چنان غرق در عوالم معنوی می‌شد که نزدیک بود رشته علائق از دنیای مادی بگسلد. آنگاه خطاب به عایشه می‌فرمود: «یا حمیرا کلمینی» ای عایشه با من صحبت کن، زنان من؛ بیایید با من صحبت کنید تا روح من قیل از فرار رسیدن اجل پرواز ننماید و جسم خاکی مرا ترک نگوید.



آنچه فرا گرفته اند زمینه مهمترین کمالات روحی خویش را فراهم آورده اند. شیخ مفید رحمه الله علیه به درجه ای از کمال رسیده بود که پس از مرگ وقتی بر سر مزار او حاضر شدند دیدند بر روی قبرش دو بیت شعر نوشته شده است:

لو كنت قد حجيت في حدث التري

العلم والتوحيد فيك مقیم
اگر جسد پاک و مطهر تو میان خاک
مدفون گردید اما علم و توحید در زرفنای
جان تو اقامت گزیده است.

لا سوت الساعی بفقده انه

يوم على آل الرسول عظیم
ای کاش بقیه الله خبر مرگ ترا نمی شنید
که این سوگ برای اهل بیت رسول الله عظیم
و جعفر فرستاست.

در اینجا دو سؤال اساسی مطرح می شود:
اول اینکه شیخ مفید کیست که به چنین
مقامی نایل شده است؟ او چه کرده است
که امام زمان عجل الله تعالی فرجه برادر
عزیز و صدیق خطابش می کند؟ (ایها الاخ
الأغرا الصديق الشيخ المفید...) و سؤال دوم
اینکه چرا ما اینقدر منحط و اسیریم؟ و چرا
ما در مقابل این عظمت خود را در بند هوی و
هوس و نان و لباس کرده ایم و خود را از
این کمالات معنوی محروم نموده ایم؟

برادران عزیز؛ همچون شیخ مفید در دین
و عقاید خود محکم و استوار باشید. با
نفسانیات خود مبارزه کنید و از سن جوانی
خویش استفاده نمایید. جوانی مهمان
زود گذری است که پس از مدتی می رود و جای
خویش را به بیری می سپارد. مهمان دیگری
که علی علیه السلام بدینگونه از آن یاد کرده
است: «واهلا وسهلا بضيف نزل» درود و
مرحبا بر مهمان تازه وارد.

ما در تاریخ به استعمادهای
فوق العاده ای برمی خوریم که زبانزد خاص و
عام بوده است. یکی از سلاطین صفویه

*** گناه در دیدگاه کافر همچون**

مگسی - کوچک و بی ارزش

- است، اما از نظر مؤمن چنان

کوهی - عظیم و مهیب -

می باشد.

دانشمندی در زمان حضرت موسی از
مسیر هدایت انحراف یافت و به باطل
کشیده شد. قرآن حکایت او را چنین بیان
می کند: «واتل عليهم نبالذی اتیناه آیاتنا
فانسلخ منها فاتبعه الشیطان فکان من
الغاوین ولو شئنا لرفعناه بها ولیکنه اخلد الی
الارض و اتبع هویه». (ای رسول ما) جریان
آن عالم را برای امت خویش بیان کن که ما
علم آیات به او دادیم و توحید و معارف و
آیات الهی در دل او جایگزین شد اما او
خود به انحراف رفت و باطن را از دانش تهی
کرد. [عرب لغت انسلاخ را در مورد ماری
بکار می برد که سالی یکبار از پوست خود
بیرون می آید و چنین تعبیری در این آیه در
ایضاح مفهوم بسیار مؤثر است.] او شیطان را
تبعیت کرد و از گمراهان شد در حالی که
اگر ما می خواستیم می توانستیم با دانش مقام
او را رفعت بخشیم اما در زمین (زن) فرورفت
و از هوا و هوس خویش اطاعت و فرمانبری
نمود.

سباق برخی از آیات قرآن بیانگر این
واقیعت است که خداوند مردم را نسبت به
ایمان و عمل خویش به اراده خودشان
واگذار کرده است. خداوند نسبت به کردار
بندگان خویش اراده تکوینی خود را اعمال
نمی کند در این موارد اراده خداوند تشریحی
است. یعنی خداوند در عین حال که از
بندگان خویش انجام مناسک را می خواهد
اراده انجام آن را به خود آنان واگذار کرده
است. در غیر اینصورت می بایست با اراده
مطلق پروردگار همه عالم مظهر آیه «کن
فیکون»^۱ گردد. از این روست که در علم
اصول می خوانیم اراده های تکوینی پروردگار
غیر قابل تخلف است، اما اراده های تشریحی
خداوند می تواند تخلف پذیر باشد و چه بسا
خداوند بسیاری از امور را اراده می کند اما
انجام نمی شود. خداوند اراده می کند که
همه انسانها خوب باشند، همه نیکوکار
باشند، و اجباتشان را انجام دهند، هیچ
حرامی در عالم مرتکب نشود و... همه اینها
از مظاهر اراده تشریحی خداست اما انجام
نمی شود چون در سوی دیگر اراده انسانها مؤثر
و دخیل است.

آنچه ذکر شد نمونه بارزی بود از علمایی
که علم خویش را با عمل توأم نموده اند. در
مقابل این گروه عده ای هستند که با عمل به

خطاب به علامه مجلسی عرض کرد: زنان
خانواده ما نیاز بسیاری به فراگیری احکام و
مسائل شرعی دارند، یکی از شاگردانت را که
هنوز بالغ و نامحرم نشده است اما در عین
حال مسائل را می فهمد و حلاجی می کند به
دربار ما بفرست تا زنان را احکام بیاموزد.
علامه مجلسی، فاضل هندی صاحب
کشف النساء را فرستاد که می گویند در سن
نه سالگی به درجه اجتهاد رسیده بود. این
یک استعداد درخشان است و همگان از آن
بهره مند نیستند. اما استعداد بخشی از
مطلب است، علم چیز دیگری است: «العلم
نور یقذفه الله فی قلب من یشاء». علم نوری
است که خداوند در قلب هر که بخواهد قرار
میدهد.

انسان منفصل از هوی با هر گناه سدی
میان خود و تکامل خویشتن ایجاد می کند و
با هر مجاهده قدمی به سوی کمال و
انسانیت برمی دارد.

پیوسته تلاش کنید و در راه تهذیب لحظه ای
توقف نکنید. هر روز کمالی را تحصیل کنید
که نبی گرامی می فرماید: «من ساوی یوماه
فهو مغبون» هر که دو روزش با یکدیگر
مساوی باشد مغبون و زیانکار است.

قرآن درباره عالم غیر مهذب تعبیرات
خاصی را بکار می برد. گاه می گوید: «فمثله
کمثل الکلب»^{۱۱} دانشمند منحرف را
خداوند به سگ تشبیه می کند. (قرآن این
تشبیه را جز در این مورد در هیچ کجا بکار
نبرده است) و گاه دیگر می فرماید: «مثل
الذین حملوا... کمثل الحمار یحمل
اسفارا»^{۱۲} آنها همانند الاغی هستند که
کتابهایی را بر پشت حمل می کنند.

حضرت علی علیه السلام در روایتی
می فرماید: «الا وان الخطنایا خیل شمس
القی علیها لجمها فاوردهم النار». ای
انسانها؛ بدانید گناهان همچون اسب
چموشی است که لحام او گسیخته است و
اقسار او از دست صاحبش بدر رفته است و
آنقدر می تازد که صاحبش را در آتش جهنم
بفکند.

ما به تجربه دریافته ایم و از علمای بزرگ

نیز سفارش شده است که هر مشکلی را می‌توان با سجده طولانی حل نمود. لازم است گاهی در سجده‌های خویش از نفس خود به خداوند شکایت بریم و با معبود خویش چنین بگوییم: «الهی اشکوالیک نفساً بالسوء اماره والی الخطیة مبادره و بمعاصیک مولعه و لسخطک متعرضه تسلك بی مسالك المهالم وتجمعنی عندک اهنو حال» خداوند از نفس بلید خویش به تو شکایت می‌کنم که مرا به بدیها امر می‌کند و به گناهان مبادرت می‌ورزد، به معاصی حریص است و موجبات سخط تو را فراهم می‌نماید و همواره مرا به راهی می‌کشاند که باعث سقوط من می‌شود و مرا در پیشگاه تو به پست‌ترین حالات جلوه می‌دهد.

روزی یکی از طلاب از من سؤال کرد: من به چه نیتی درس بخوانم و چه هدفی را از تحصیل منظور کنم؟ من به او گفتم: در وهله اول فهم حکم خدا و در مرحله بعد هدایت انسانها و رسانیدن آنان به مطلوب واقعی.

چنین نیت کن که خدایا من وارد این رشته می‌شوم تا آنچه را که از من می‌خواهی بفهمم و به تکلیف خود آگاه شوم، آنگاه به آنچه فهمیده‌ام عمل نمایم، آدم شوم و سپس در نتیجه زحمات من انسانهایی راه پیدا کنند و به هدف برسند.

از گناهان جداً پرهیز کنید که این مهم‌ترین راه سعادت است. در روایت وارد شده است «من اذنب ذنباً وهوزاحک دخل النار وهوباک». هرکه گناهی را مرتکب شود در حالی که شاد و خندان است، خداوند او را با چشم گریان وارد آتش می‌نماید.

در این قسمت به تحلیل یک حدیث قدسی می‌پردازیم که اهمیت نماز شب را در جهت خودسازی و تهذیب بیان می‌دارد و دیدگاه حق تعالی را نسبت بدان مطرح می‌نماید. خداوند در این حدیث قدسی می‌فرماید: «من احدث ولم یتوضأ فقد جفانی» هرکه در نیمه دل شب از بستر برخیزد، حدثی از او سرزند و وضو نگیرد به تحقیق به من جفا کرده است. «ومن احدث وتوضأ فلم یصل رکعتین فقد جفانی» و اگر

وضو بسازد اما دو رکعت نماز بجا نیاورد به من ظلم روا داشته است. «ومن احدث وتوضأ وصلی رکعتین فلم یدعنی فقد جفانی» اگر کسی وضو بگیرد، نماز نیز بجا آورد اما مرا نخواند به من ظلم نموده است. سیاق حدیث از اینجا به بعد تغییر می‌کند و خداوند عکس العمل خویش را در مقابل این بندگی و خضوع سحری بیان می‌دارد. «ومن احدث وتوضأ وصلی ودعی فلم اجبه فقد جفونه» هرکه وضو بسازد و نماز بجای آورد مرا نیز بخواند، آنگاه من دعوت او را اجابت نکنم من در حق او جفا کرده‌ام: «ولست برب الجفاف» و من هرگز پروردگار جفا کاری نیستم.

دوستان عزیز! سعی کنید خداوند سخنان شما را لیک گوید و دعوت شما را اجابت کند که این نهایت سعادت انسان است.

حسن ختام بحث را به بیان قسمتی از دعای نیمه شعبان اختصاص می‌دهیم: «الهی تعرض لک فی هذا اللیل المتعرضون و قصدک القاصدون وامل فضلک و معروفک الطالبون و لک فی هذا اللیل نفاتح و جوائز و عطایا و مواهب تمن بها علی من نشاء من عبادک». ای پروردگار بزرگ نیمه شب درخانه رحمت تو باز است و پیوسته از سوی تو برای بندگان پاکیزه و خالص نعمتها، تحفه‌ها و نعم و مواهب و توفیقات نازل می‌شود. ای خالق خوب و مهربان، من هم آمده‌ام تا به من نیز چیزی عطا کنی و مرا نیز از مستغفرین بالاسحار بحساب آوری. انشاء الله.

پی نوشتها:

- ۱- «ولا ینفع الندم».
- ۲- سوره سجده آیه ۱۶
- ۳- سوره توبه آیه ۱۱۱
- ۴- سوره جاثیه آیه ۱۷
- ۵- سوره حشر آیه ۹
- ۶- سوره نمل آیه ۱۸
- ۷- «ولو لا الاجل الذی کتب الله علیهم لم تستقر ارواحهم فی اجسادهم» - نهج البلاغه، خطبه ۱۸۴ «معروف به خطبه همام».
- ۸- سوره اعراف آیه ۱۷۵ - ۱۷۶
- ۹- سوره آل عمران آیه ۴۷
- ۱۰- سوره اعراف آیه ۱۷۶
- ۱۱- سوره جمعه آیه ۵

اداره کل آموزش و پرورش استان

احتراماً به پیوست بخشنامه شماره ۹۳۵۲ مورخ ۶/۴/۶۷ نخست وزیر محبوب جمهوری اسلامی ایران در زمینه لزوم نهایت همکاری کلیه وزارتخانه‌ها، سازمانها، موسسات دولتی و نهادهای انقلاب اسلامی با وزارت آموزش و پرورش در اجرای برنامه‌های پرورشی و ضرورت تداوم کار کمیسیون‌های ویژه شناسایی و جذب امکانات برای اجرای برنامه‌های تعطیلات تابستانی تحت نظر استانداران محترم کشور ارسال می‌شود خواهشمند است با عنایت به اهمیت موضوع اقدامات لازم جهت بارور کردن اوقات فراغت دانش‌آموزان و تقویت و توسعه امور پرورشی استان با استفاده از امکانات و مساعدت کلیه بخش‌ها صورت پذیرد و به منظور تشکیل منظم جلسات کمیسیون مذکور هماهنگی لازم با استانداری محل بعمل آید.

معاونت محترم پرورشی استان موظف است گزارش فعالیت‌های ناشی از این دستورالعمل را هر سه ماه یکبار به دفتر اینجانب ارسال دارد.

سید احمد زرهانی

معاون پرورشی

